

علیرضا کریمی صابری

آیا تاریخ تنها در متن‌ها و اسناد مکتوب خلاصه‌می‌شود یا می‌توان آن را در رنگ‌ها، خطوط و فرم‌های هنری نیز باز جست؟ آیا می‌توان از خلال هنر، به حافظه تاریخی بشر دست یافت؟ آیا تاریخ را می‌توان از منظری هنری بازخوانی و بازسازی کرد؟ تاریخ، فراتر از متن و مدرک، در تجلی‌های بصری و هنری نیز حضور دارد. هنر یکی از زنده‌ترین و ماندگارترین روایتگران تاریخ بشر است. هر رنگ، خط و شکل می‌تواند حامل روایتی از گذشته باشد؛ از نقاشی‌های غارهای باستانی که سبک زندگی و باورهای انسان‌های نخستین را بازتاب می‌دهند تا نقوش کاخ‌ها و معابد تمدن‌های بزرگ که شکوه فرهنگی و دینی‌زمانه خود را منعکس می‌کنند. هنر همچون آینه‌ای از روح زمانه، باورها، ترس‌ها و آمان‌های انسان‌ها عمل کرده است؛ از دیوارِ انسان‌ها تا هنر برای مستندسازی رویدادهای مهم و بیان تجربیات فرهنگی و اجتماعی خود بهره‌بردارند. آثار هنری –از نقاشی‌های غارهای پیشاتاریخی گرفته تا پرده‌های نگارنگر، نسلی و عکس‌های مستند معاصر– همواره همچون شاهدانی از تاریخ به جای مانده‌اند. در این میان، پرسشی مهم پدیدار می‌شود: آیا هنر قادر است تاریخ را به تمامی روایت کند یا تنها بخش‌هایی از آن را در قالب احساسات، نمادها و اشارات بصری بازتاب می‌دهد؟ برای پاسخ به این پرسش می‌توان به برخی آثار هنری شاخص اشاره کرد که نه تنها بازتاب دوران خود بوده‌اند، بلکه روایت‌هایی ژرف از تاریخ در دل آنها نهفته است. نقاشی «شام آخر» اثر لئونارد داوینچی، نه تنها بازمانده‌ای درخشان از دوران رنسانس است، بلکه بازتابی از تاریخ مذهبی و اجتماعی قرن پانزدهم اروپا نیز در خود دارد. این اثر که روایتی از انجیل را به تصویر می‌کشد؛ از طریق چشیش شخصیت‌ها، حالات چهره‌ها و ترکیب‌بندی صحنه، وضعیت پیچیده دینی و فرهنگی عصر خویش را بازتاب می‌دهد. این نابلو، نه فقط یک اثر زیبا، بلکه سندی بصری از ساختار اندیشه و روایت مسیحی آن زمان است. در فرهنگ و هنر ایرانی نیز می‌توان نمونه‌هایی یافت که هنر را به مثابه روایتگر تاریخ مطرح می‌سازند. حجاری‌ها و نقوش بر جسته تخت‌جمشید، نه تنها نمایشگر عظمت و نظم امپراتوری هخامنشی‌اند، بلکه بازتابی بصری از روابط سیاسی، آیین‌های رسمی و ساختار قدرت در این سلسله است. از عرضه می‌کنند. این تصاویر، بر سکوت سنگ، داستان‌هایی از مناسبات اجتماعی، احترام به اقوام گوناگون و آیین پادشاهی را روایت می‌کنند. همچنین نگارگری‌های مکتب تبریز و اصفهان –به‌ویژه در نسخ‌های مصور شاهنامه– فراتر از زیبایی‌شناسی، حامل نوعی از حافظه تاریخی اند. تاریخ ایران، نه فقط در آثار گنجینه‌های شاهنامه، بلکه در رنگ‌ها و ترکیب‌بندی‌ها و خطوط روان قلم نگارگران، جاری است. در هنر معاصر، این مسیر همچنان ادامه دارد. برای نمونه، عکس‌های سعید صادقی از جنگ ایران و عراق، تنها مستنداتی از رویدادهای جنگی نیستند، بلکه روایت‌هایی استانی و اجتماعی‌اند. این عکس‌ها، رنج، امید، فداکاری و آشفتنی را در بستر یک واقعۀ تاریخی ثبت می‌کنند؛ تجربه‌ای که هم جمعی است و هم فردی. باید توجه داشت که هنر، صرفاً تصویر نیست، بلکه تاریخ است. هنر همواره در مهم‌ترین ابزارهای بشری بوده بیان، یادآوری و درک واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی بوده است. در طول سده‌ها، انسان‌ها از طریق هنر، احساسات، هویت و تفکلهایشان نسبت به زمانه را به تصویر کشیده‌اند. رابطه نزدیک میان تاریخ و هنر، بازتاب‌دهنده ارزش‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هر دوره است. هنر توانایی ماندنی‌دادن کهمی‌تواند به عنوان سندی تاریخی عمل کرده و جهان‌بینی، تجربه‌ها و امیدهای افراد و جوامع را به ثبت رساند. مطالعه آثار هنری در زمینه تاریخی‌شان، امکان فهم عمیق‌تری از ارزش‌ها و ساختارهای اندیشه‌ای یک ملت را فراهم می‌آورد. بسیاری از تمدن‌ها، تاریخ خود را نه در کتاب، بلکه در نقوش و حجم و رنگ ثبت کرده‌اند. نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، معماری‌ها این آثار، هم گواهی فرهنگی‌اند و هم بازتابی از تفکر، سیاست، اقتصاد و دین. افزون بر این، آثار هنری می‌توانند نگاهی به پیشرفت‌های علمی و فنی دوران خود نیز ارائه دهند و راهی برای بازشناسی نوآوری‌ها و کشفیات تمدن‌ها فراهم کنند. با آگاهی از آثار هنری در بستر تاریخی‌شان، می‌توانیم درک ژرف‌تری از گذشته و تمدن‌های پیشین به دست آوریم و نقش هنر را در شکل‌دادن به هویت جهان بشری بازشناسیم. از همین رو، ضروری است که نگاهی گذرا اما هدفمند به ادوار تاریخی مختلف بیندازیم تا درک کنیم چگونه هنر، تاریخ را روایت کرده است.

هنر در دوران کهن؛ از ماقبل تاریخ تا عصر آهن

۱- هنر در دوران ماقبل تاریخ و نوسنگی

پیش از ظهور خط و نوشتار، هنر نخستین زبان بشر برای بیان تجربه‌ها، باورها و احساسات بود. نقاشی‌های غاری، سنگ‌نگارها و ابزارهای تزیینی، نه تنها جلوه‌ای از زیبایی‌شناسی، بلکه وسیله‌ای برای انتقال دانش، شناخت محیط و بیان تفکرات، تأثیر عمیق‌تر و گستر تحت تأثیر فرهنگ بصری و معماری تمدن‌های بعدی بر جای نهاد. با باور رایج به تصویر می‌کشند، بازتاب‌دهنده پیوند ژرف انسان با طبیعت و تیرهای ناشناخته‌اند. ویل دورانت بر این باور است که این آثار، تنها زاده‌نیازهای عملی نبوده، بلکه بیانگر میل درونی انسان اولیه به خلق زیبایی و ثبت تجربه‌ها از طریق زبان تصویر هستند. در ایران نیز، هنر دوران ماقبل تاریخ و نوسنگی جایگاه ویژه‌ای دارد. در تپه چگاشلفی، سفالینه‌های ابتدایی با نقش‌های هندسی و گیاهی کشف شده‌اند که نشان‌دهنده نخستین تلاش‌ها برای رمزگذاری و آرایش ابزارهای روزمره‌اند. در غار کوک‌کا، نقاشی‌های دیواری یافت شده که ارتباط انسان با محیط طبیعی را به تصویر می‌کشند. همچنین، مجسمه‌های کوچک زئانه از مناطقی مانند هلیل‌رود و جنوب‌شرقی ایران، نمادهایی از باروری، زمین‌مادر و مفاهیم آیینی‌اند که نشان از پیدایش تفکر نمادین و دینی دارند. تمدن‌های نوسنگی ایران، که بر پایه کشاورزی و دامداری شکل گرفتند، از طریق هنر خود نخستین نشانه‌های جهان‌بینی انسان را به نسل‌های آینده منتقل کرده‌اند.

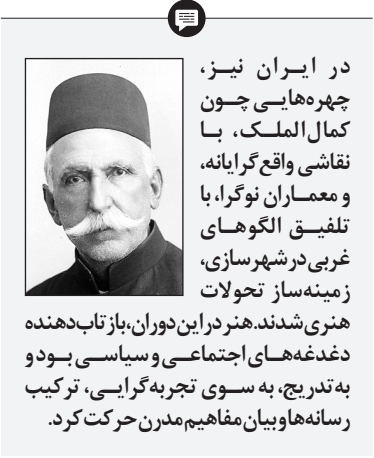
۲- هنر در عصر برنز



با ورود به عصر برنز، هنر وارد مر حله‌ای پیشرفته‌تر از نظر فناوری، ساختار اجتماعی و نمادپردازی شد. کشف آلیاژ برنز (ترکیب مس و قلع)، زمینه‌ساز تولید ابزار، سلاح و اشیای تزیینی سخت‌تر و بادوام‌تر شد. آثار هنری این دوره –شامل مجسمه‌ها، سفالینه‌ها و اشیای فلزی– نه تنها تجلی ذوق هنری بودند، بلکه ابزارهایی برای نمایش قدرت سیاسی، منزلت اجتماعی و باورهای دینی به‌شمار می‌آمد. در منطقه شهاد (خریص) در دشت لوت، گورستانی وسیع مربوط به دوره پروتو-ایلامی شناسایی شده که حاوی ابزارهای فلزی، زبور آلات عقیق و کارنلین، و سفال‌های منقوش است. این منطقه، به‌ویژه در نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد، به مرکز برای تولید اشیای فلزی و سنگ‌های تزیینی بدل شده بود و نشان‌دهنده شکل‌گیری تخصص‌گرایی در صنایع هنر است. در این دوران، هنر نه فقط بازتاب فردی یا آیینی، بلکه در خدمت نهادهای سیاسی و اقتصادی قرار گرفت و نقش فعالی در ایجاد هویت فرهنگی ایفا کرد.

عصر آهن نقطه عطفی در تاریخ هنر و تمدن به‌شمار می‌رود. بهره‌گیری از آهن برای تولید ابزار، سلاح و زیور آلات، تحولی بنیادین در زندگی بشر ایجاد کرد. آثار هنری این دوره نشان‌دهنده پیشرفت‌های فنی، ساختارهای اجتماعی پیچیده و شکل‌گیری مفاهیم تازه‌ای از قدرت، آیین و زیبایی هستند. ویل دورانت یادآوری می‌شود که انسان، نخستین بار آهن را از شهاب‌سنگ‌ها شناخت و سپس با گداختن سنگ آهن توانست آن را به کار گیرد. این کشف، افق‌های تازه‌ای برای خلق آثار هنری گشود.

در ایران، منطقه لرستان یکی از شاخص‌ترین مراکز تولید اشیای آهنی در هزاره اول پیش از میلاد بوده است. در



گورستان‌های این منطقه، انواع سلاح‌ها، جواهرات، زین‌افزارها و اشیای تزیینی از آهن و برنز کشف شده‌اند. گرچه ساختار دقیق جامعه سازنده این اشیاء همچنان محل بحث است، اما شواهد حاکی از آن‌اند که احتمالاً با جوامع کوچ‌نشین سازمان‌یافته‌ای سروکار داریم که هنر و صنعت را یک‌دیگر تلفیق کرده بودند. این آثار با نقوش حیوانی، هندسی و نمادین، نه تنها برای کاربرد روزمره، بلکه برای بیان مفاهیم آیینی، اجتماعی و زیباشناختی خلق شده‌اند. هنر عصر آهن، به عنوان ابزاری برای تزیین، آیین و تثبیت قدرت، تأثیر عمیق‌تر و گستر تحت تأثیر فرهنگ بصری و معماری تمدن‌های بعدی بر جای نهاد.

هنر و معماری از ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد
در بازه زمانی ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد، تمدن‌های بزرگی چون ایران، بین‌النهرین، مصر، دره سند، چین و یونان، آثار هنری و معماری ماندگاری خلق کردند که بازتابی از اندیشه‌ها، جهان‌بینی‌ها و سنت‌های آنهاست. هنر هر قوم، آینه‌ی باورها و هویت فرهنگی آن قوم است. هر چه تمدنی ریشه‌دارتر و پایدارتر باشد، تجلیات هنری آن در طول زمان یکپارچه‌تر و گستر تحت تأثیر نوسان‌های تاریخی قرار می‌گیرد. معماری، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نموده‌های تمدن‌ها، نحوه مواجهه ملت‌ها با مسائل هستی‌شناسانه، اجتماعی و زیباشناختی را به نمایش می‌گذارد. معماری ایران، همانند دیگر مظاهر فرهنگی‌اش از تالوم‌پیوستگی چشمگیری برخوردار بوده است. به گفته‌اکبر تجویدی، کهن‌ترین بنای شناخته‌شده در ایران، معبد چغازنبیل است که در سده سیزدهم پیش از میلاد در منطقه ایلام ساخته شد و نمونه‌ای برجسته از معماری پیشرفته آن دوران به‌شمار می‌آید. از آغاز معماری ایرانی تحت تأثیر تفکر یکتاپرستی شکل گرفت. این اندیشه‌الهام‌بخش هنرندان بوده‌باید جای پیکر همزای

و شمایل‌نگاری، از نقوش هندسی، انتزاعی و تزیینات مینیمالیستی بهره‌گیرند. این سنت در دوران ساسانی به اوج خود رسید و منجر به ظهور سبکی متمایز در معماری مذهبی شد؛ بناهایی که در آنها هیچ تصویری تا ندیسی از خدایان یا بت‌ها دیده نمی‌شود و همه چیز در خدمت نمایش وحدانیت الهی است. پرویز در جاوند معتقد است که معماری گوتیک غربی به‌ویژه در کاربرد قوس‌ها، طاق‌ها و گنبدها، تحت تأثیر مستقیم نوآوری‌های معماران ایرانی، به‌ویژه در دوره‌های پیش از اسلام قرار داشته است.

هنر از ۱۰۰۰ پیش از میلاد تا ۱۰۰۰ میلادی
این دوره، عرصه شکوفایی سبک‌های تازه و تبلور اندیشه‌های فرهنگی شکل گرفته در تمدن‌های کهن است. یکی از مهم‌ترین آثار این دوران در ایران، آتشکده نوشیجان مربوط به دوره مادها (۹۰۰-۶۰۰ پ.م) است که در نزدیکی شهر ملایر قرار دارد. این بنای مذهبی با تالارهای مرکزی، طاق‌های جناغی و آجرچینی منهدسی شده، نمایانگر آغاز معماری آیینی مستوحج در فلات ایران است. در جست‌وجو در دوران هخامنشی و ساسانی شدند. دوران طراحی خلصت دیوارها به منظور مهار رانش طلق و حضور تاق‌نماهای زیبای پرآمونی نمایانگر توجه به تزیینات نیز هستند. این دستاوردها، بستر شکل‌گیری سبک‌های پیوسته‌تر در دوران هخامنشی و ساسانی شدند. دوران معماری ایرانی به اوج بلوغ خود رسید. بناهایی چون تاق کسری، نمونه‌ای از مهندسی پیچیده و فرم‌های قدرتمند فضایی هستند. همچنین، هنر‌های چون موزاییک‌سازی، حجاری‌های نمادین، فلزکاری با نقش‌های حیوانی، سفال‌نگاری و بافته‌های نفیس، بیانگر ذوق هنری و روح معنوی تمدن ساسانی‌اند. ایران در این دوران، یکی از کلون‌های اصلی تبادل فرهنگی شرق و غرب بود. تأثیر هنر ایرانی بر تمدن‌های دیگر، از جمله یونان و روم، در معماری، فلزکاری و تزیینات بصری آشکار است.

در مقابل، هنر مصر و بین‌النهرین بیشتر بازتاب آیین‌های مذهبی و قدرت سیاسی بود. در حالی که هنر یونان و روم بر زیبایی‌شناسی انسانی و اسطوره‌های خدایان تمرکز داشت، این تنوع فرهنگی، گنجینه‌ای از روایت‌های هنری و معماری را در این هزارساله خلق کرد.

هنر از ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی
این دوران، عصر طلایی بسیاری از تمدن‌ها بود؛ عصری که هنر تحت تأثیر فرهنگ‌های محلی، ادیان و تحولاتی چون گوتیک، رنسانس، هنر اسلامی و هنر بیزانسی شکل گرفت. در اروپا، معماری گوتیک با قوس‌های نو، تزیینات شیشه‌های رنگی و فرم‌های عمودی پدید آمد. در ایتالیا، زمینه‌های رنسانس با تأکید بر واقع‌گرایی، پرسپکتیوو انسان‌محوری، بنیان‌گذار هنر مدرن شدند. در جهان اسلام، به‌ویژه ایران، هنر به شکوهی بی‌سابقه رسید. سلسله‌هایی مانند غزنویان، سلجوقیان، ایلخانیان و تیموریان، هر یک در گسترش معماری، خوشنویسی، نگارگری و صنایع دستی نقش کلیدی ایفا کردند. آثاری چون گنبد سلطانیه (ایلخانیان)، مسجد جامع اصفهان (سلجوقیان)، و مکتب‌های در نگارگری (تیموریان) نمونه‌هایی از این شکوفایی‌اند؛ ویژگی‌های برجسته این دوره می‌توان به کاشی‌کاری‌های خلاقانه، نقوش هندسی، خطاطی کوفی و نستعلیق، مقرنس‌کاری و تزیینات پیچیده اشاره کرد. در معماری اسلامی ایرانی، مفاهیمی چون نور، تقارن، بی‌زمانی و تقدس فضاه فرم‌هایی شاعرانه‌وار از اود تبدیل شدند. در آن سوی جهان اسلام، نیز قصر الحمراء در اسپانیا، نمونه‌ای درخشان از پیوند میان هنر اسلامی و عناصر محلی به‌شمار می‌رود. در امریکای مرکزی، تمدن‌هایی چون مایا و آزتک در معماری، مجسمه‌سازی و نجوم، به دستاوردهایی چشمگیر رسیدند. در آفریقا نیز، هنر در قالب نقاب‌های آیینی، منسوجات و معماری گلی در مناطقی چون مالی، نیجریه و اتیوپی شکوفا شد. بدین ترتیب، این دوره نه تنها عواض هنر قرون میانه، بلکه پایه‌گذار تحولات بصری و هنری در قرن‌های آینده بود.

هنر در قرن‌های پانزدهم تا نوزدهم میلادی

سده‌های پانزدهم تا نوزدهم میلادی، عصری پرتحول در تاریخ جهان بوده؛ دوره‌ای که در آن هنر کلاسیک اروپایی، سنت‌های آسیایی و سبک‌های بومی آفریقا و اروپا هر یک به شیوه‌ای منحصربه‌گوش شکوفا شدند.

رنسانس در اروپا آغازگر نوزایی فرهنگی بود که با آثاری



چگونه آثار هنری روایتگر زمان و مکان هستند؟

بازتاب تاریخ از سیده دم تمدن تا جهان معاصر

از لئونارد داوینچی و میکل آنژ، مفاهیم انسانی، تناسب طبیعی، و زیبایی‌شناسی عقل‌گرایانه را در مرکز توجه قرار داد. در اسیا، کشورهایی چون ژاپن با حفظ هویت هنری خود، سبک‌هایی چون اوکی-یو-تکرا توسعه دادند. در آفریقا و آمریکا، هنر‌های بومی با عناصر اروپایی تلفیق شدند و شکل‌هایی تازه به‌خود گرفتند. در ایران، هم‌زمان با ظهور سلسله صفویه، یکی از باشکوه‌ترین دوره‌های فرهنگی و هنری تاریخ این سرزمین رقم خورد. شهر اصفهان در این دوران به کلون هنر و معماری بدل شد. آثاری چون میدان نقش جهان، مسجد شاه (امام)، کاخ چهل‌ستون و مسجد شیخ لطف‌الله، نمادهای بی‌بدیل این شکوفایی‌اند. نقاشی‌های دیواری در کاخ‌ها، رنگ‌های زنده و طرح‌های الهام گرفته از طبیعت، همگی بازتاب‌دهنده ذوق هنری این دوره‌اند. هنر صفوی، تلفیقی از الگوهای اسلامی، عناصر ایرانی، و تأثیراتی از آسیای میانه و عثمانی بود. از شاهکارهای این دوران می‌توان به سفالینه‌های لعاب‌دار، نسخه‌های خطی نفیس و فرش‌های دست‌باف هنری اشاره کرد. کارگاه‌های نگارگری و خوشنویسی نیز در این دوره به اوج رسیدند. با آغاز قرن هجدهم، و هم‌زمان با افول صفویه، ایران وارد دوره‌های ناپایدار سیاسی شد؛ این حال، در دوران زندیه، آثار معمارانه‌ای چون ارگ کریم‌خان در شیراز خلق شد که تلفیقی از کارکردنظایی و زیبایی‌شناسی سنتی است. هنر‌های دستی همچون فرش‌بافی، نقاشی و خوشنویسی، گرچه از حمایت ساختارمند حکومتی فاقد بودند، اما همچنان به حیات خود ادامه دادند و به عنوان میراث فرهنگی منتقل شدند. در قرن نوزدهم میلادی، با تأثیرات استعمار اروپایی و انقلاب صنعتی، تغییرات بنیادینی در ساختار جهانی و هنر پدید آمد. جنبش رمانتیسم،



جنبش هنر پاپ
مرزهای سنتی هنر
را شکست و فرهنگ
عالمه را به حوزه هنر
کشاند. این جنبش
که در بریتانیا آغازوا
آثار انندی وار هول در
امریکا به اوج رسید،

تصاویری از اشانه مانند قوطی سوپ کمپیل یا

مرلین مونزور و به نمادهای هنری بدل ساخت.

وار هول با تأکید بر «تکرار» و «صرف»،

انتقادی پنهان از جامعه سرمایه‌داری را به داد.

واکنشی به روشنگری و عقل‌گرایی، با تأکید بر احساسات، طبیعت و فردگرایی، به گفتمان حاکم در فضای هنری آن دوران بدل شد. در آمریکا، مکتب هادسون رپر، و در فرانسه، مکتب باربیزون با نگاه عاشقانه به مناظر طبیعی، شیوه‌های نوینی در نقاشی منظره پدید آورند. در هنر هنر سنتی در چین و ژاپن همچنان ادامه داشتند. در هند تحت سلطه بریتانیا، نقاشی‌های مدرسه کمپانی پدید آمدند که ترکیبی از واقع‌گرایی اروپایی و سنت‌های محلی بودند. در آفریقا نیز، هنر سنتی با موضوعات و تکنیک‌های غربی آمیخته شد. در ایران دوره قاجار، با نفوذ هنر اروپایی، شیوه‌های بازنمایی تغییر یافت. در سال ۱۸۴۲ م، تنها سه سال پس از ابداع عکاسی در فرانسه، این رسانه نوین وارد ایران شد. ناصرالدین شاه، از نخستین حامیان آن بود و خود نیز به عکاسی پرداخت. عکاسی در کنار نقاشی پرتره، ابزارهایی برای مستندسازی دربار و جامعه شدند. هنر دوره قاجار، ترکیبی از سنت‌های ایرانی و تأثیرات فرهنگی بود. نقاشی قهوه‌خانه‌ای نیز، با روایت داستان‌های حماسی و مذهبی، سبک بومی و مردمی خود را توسعه داد. در سده بیستم، تحولات جهانی از جمله جنگ‌های جهانی و جنبش‌های سیاسی، هنر را به مسیرهای تازه‌ای کشاندند. حرکت را نیالیسم به سوی انتزاع، استفاده نوین از رنگ و فرم و واکنش‌های ضد جنگ از ویژگی‌های این دوره بودند. تابلوی «گرنگا» اثر پابلو پیکاسو، واکنشی تکان‌دهنده به بمباران دهغه‌های اروپا در اسپانیا بود. نقوش نازی‌ها، به نمادی از اعتراض هنری علیه خشونت بدل شد. در ایران نیز، چهره‌هایی چون کمال‌الملک، با نقاشی واقع‌گرایانه، معماران نوگرا، با تلفیق الگوهای غربی در شهرسازی، زمینه‌ساز تحولات هنری شدند. هنر در این دوران، بازتاب‌دهنده دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی بود و به تدریج، به سوی تجربه‌گرایی، ترکیب رسانه‌ها و بیان

اندیشه

مفاهیم مدرن حرکت کرد. رکود بزرگ در امریکا در دهه ۱۹۳۰ م، با بیکاری گسترده و شکل‌گیری جنبش‌های کارگری، نقش هنر اجتماعی را پررنگ کرد. هنرمندانی چون لوئیس هاین (Lewis Hine)، با ثبت تصاویر کودکان کار و کارگران، نقش بسزایی در اصلاح قوانین کار ایفا کردند. او کارگران را نه قربانی، بلکه انسان‌هایی مقاوم و شایسته احترام نمایش داد. هنرمندانی مانند الیزابت اولدرز (Elizabeth Olds)، نیز، با تمرکز بر موضوعات اجتماعی، به نقش هنر در آگاهی‌بخشی و عدالت اجتماعی معنا بخشیدند.

هنر پیشاصنعتی تا معاصر: بازنمایی کار، جامعه و هویت
بازنمایی صنعت و کارگران در هنر
گروه Precisionists که ابتدا به تصویرسازی از ماشین‌آلات صنعتی می‌پرداختند، پس از رکود اقتصادی، نگاه خود را به وضعیت دشوار کارگران معطوف کردند. این تغییر در آثار هنری‌شان، به‌ویژه در تقابل انسان‌ها با ماشین‌آلات، نمایان شد و جنبه‌هایی از نظر به‌های کارل مارکس در باره استثمار سرمایه‌داری را به تصویر کشید. هوگو گلرت، هنرمند کمونیست، در سال ۱۹۳۴ م با خلق تصویری بر اساس سرمایه‌مارکس، ماهیت استثمار گرانه نظام سرمایه‌داری را افشا کرد. آثار او، نه تنها همدردی با کارگران، بلکه نقدی جدی بر ساختارهای قدرت اقتصادی زمان خود بود.

هنر معاصر و جنبش‌های اجتماعی دهه ۱۹۶۰ میلادی
دهه ۱۹۶۰ م، عصری از رادیکالیسم و تحول اجتماعی بود. اعتراضات دانشجویی، انقلاب‌های فرهنگی و جنبش‌های ضد جنگ، فضای اجتماعی و سیاسی جهان را دگرگون ساختند. در این دوران، نیویورک به مرکز آوانگارد هنری غرب تبدیل شد، جایی که هنرمندان و منتقدان در تلاش برای بازتعریف هنر، رسانه و سیاست بودند. این روند از دهه ۱۹۵۰ م با هنرمندانی چون جکسون پولاک، مارک روتکو و ویلم دو کونینگ آغاز شده بود. تا اواسط دهه ۱۹۶۰ م، دیدگاه‌های کلمنت گرینبرگ بر هنر انتزاعی مسلط شد، اما آوانگارد به تدریج از فرم‌های صرف بصری فراتر رفت و به رسانه‌ها و مسائل اجتماعی نیز پرداخت. نظریه پردازانی مانند فوکو، دریدا و میک‌لوهی، هنر را از منظری تازه مورد تأمل قرار دادند و مفاهیمی چون مولف، نشانه و میانجی‌گری در تحلیل‌های هنری جایگاهی ویژه یافتند.

هنر پاپ و اندی وار هول
جنبش هنر پاپ، مرزهای سنتی هنر را شکست و فرهنگ عامه را به حوزه هنر کشاند. این جنبش که در بریتانیا آغاز و با آثار اندی وار هول در امریکا به اوج رسید، تصویری از دنیای مایه‌های پاپ کمپیل یا مرلین مونزور را به نمادهای هنری بدل ساخت. وار هول با تأکید بر «تکرار» و «صرف»، انتقادی پنهان از جامعه سرمایه‌داری را به داد.

مینیمالیسم
در تقطه ماقبل پاپ، آرت مینیمالیسم بر ساده‌سازی و حذف عناصر اضافی تمرکز داشت. هنرمندانی مانند دونالد جاد با استفاده از مصالحی چون پلکسی‌گلاس و فلز، آثار آتری خلق کردند که فرم ناب و فضای ذهنی تأکید داشتند. مینیمالیسم، راه‌براری نوعی تأمل نظری در هنر گشود.

هنر مفهومی
هنر مفهومی در دهه ۱۹۶۰ م مفهوم را بر فرم مقدم دانست. هنرمندانی چون سول لویوت و جوزف کوسوت با حذف عناصر بصری بر مرسوم، به تحلیل شرایط اجتماعی، سیاسی و هنری زمان خود پرداختند. جان کیچ نیز با تأثیراتش در موسیقی و هنر اجرایی، عرصه هنر را به تجربه‌ای زنده و در حال رخداد بدل کرد.

جنبش فلو کسوس
جنبش فلو کسوس، به رهبری جرج ماسپوناس، مرز میان هنر و زندگی را حذف کرد. هنرمندانی همچون جوزف بویس و جون پایک با ترکیب هنر اجرایی و فناوری، هنر را به کنش اجتماعی و آزاد تبدیل کردند.

آرت پوپورا
در ایتالیا، جنبش آرت پوپورا به رهبری جرمانو چلات از مواد چاپی روزمره برای نقد جامعه مصرف‌گر استفاده کرد. این هنرمندان باور داشتند که حتی زیاده‌اشا و شایع‌افروموش شده می‌توانند حمل معنهای جدید باشند.

هنر در هزاره نو
سده بیست‌ویکم ادامه مسیر تحولات سده بیستم است، اما با امکاناتی نوین. هنر دیجیتال، تجربه‌های چندرسانه‌ای، هنر ویدئویی و چیدمان، هنر سنتی را شکست و مفاهیمی چون پست‌مدرنیسم، متامدرنیسم و پسانسان‌گرایی، هنر امروز را شکل می‌دهند. هنر خیابانی نیز با نگاهی انتقادی به مسائل اجتماعی جایگاهی تازه یافته است. در پایان، یادآوری این نکته بایسته است که در تمامی ادوار تاریخ، هنر آینه‌ی چشم‌اندازهای نوین جوامع بشری بوده است؛ از نقاشی‌های دیواره غارها تا جلوه‌های واقعیت مجازی، هنر همواره با تحولات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در پیوندی ژرف و ناگسستنی بوده است. از «گرنگا» یا پیکاسو تا آثار دیجیتال معاصر، هر اثر پژواکی است از دره، امید و پرسش‌های بی‌پایان انسان؛ چرا که هنر، نه تنها بازتاب واقعیت، بلکه نیرویی برای آفرینش آن است. در جهانی پراشوب و پرشتاب، هنر همچنان زبانی زنده و پویاست؛ زبانی برای بیان دغدغه‌ها، الهام‌بخشی به دگرگونی و گشودن چشم‌اندازهای نو. هنر، فانوس راهی است که ما را در تاریکی‌های تاریخ، بحران‌ها و دوگانگی‌های زیستی امروز هدایت می‌کند و یادآوری می‌شود که در دل هر بحران، بذر تحول نهفته است. هنر، نه یادگاری مرده از گذشته، بلکه نیرویی زاینده است؛ پلی میان دیروز و فردا، میان اسطوره و فناوری، میان خاطره و روایت. از نخستین نقوش تاپیکسکل‌های جهان دیجیتال، این نیروی خلاق انسان را از درون خوش به بیرون پرتاب می‌کند تا جهان را نه فقط ببیند، بلکه بازسازی کند. از این رو، هنر نه تنها آینه تاریخ است، بلکه خود تاریخ‌ساز است؛ زاینده‌ای پندهای انسانی‌تر، آگاهانه و سرشار از امکان.

عکاس – مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران

۷

هوش مصنوعی

چه چیزی انسان را تعریف می‌کند؟

کیست که در آینه به من خیره شده؟ یک مجموعه زبستی حاصل میلیون‌ها سال تکامل؟ یا چیزی فراتر از این ساختار فیزیکی که من را تبدیل به «من» کرده؟ این پرسش قدیمی است، خیلی‌ها پیش

از من و شاید اکثر این افراد این سوال را به روش‌های گوناگون و در شرایط‌های متفاوت از خودشان

پرسیده‌اند. امروزه با ظهور هوش مصنوعی و مهندسی ژنتیک، ابعاد این پرسش تازه‌تر و پیچیده‌تر شده. دیگر به راحتی نمی‌توان با اطمینان گفت مرز میان انسان و غیرانسان کجاست، یعنی معنی حیات و ساختار زیستی از اساس در حال تغییر است. در روایت‌های علمی-تخیلی معاصر، مثل آنچه اخیرا در سریال Alien: Earth می‌بینیم، این مرزها مدام به چالش کشیده می‌شوند. تصور کنید ذهن انسانی را در کالبدی مصنوعی قرار دهند، آیا آن موجود همچنان انسان است؟ اگر خطرات، احساسات و افکار همان باشند، اما بدن متفاوت، کدام یک تعیین‌کننده هویت ماست؟ این دیگر فقط سرگرمی سینمایی نیست؛ دانشمندان خیلی وقت است که به صورت عملی و واقعی روی مساله انتقال آگاهی کار می‌کنند.

ما عادت داریم انسان بودن را با ویژگی‌های ملموس و از دیدگاه سنتی خودمان تعریف کنیم: قلبی که می‌تپد، مغزی که فکر می‌کند، دستانی که لمس می‌کنند، اما حالا باید برسیم آیا اینها ضروری‌اند یا فقط تصادفی؟ اگر کسی با قلب مصنوعی زندگی کند، کمتر انسان است؟ اگر بخشی از مغزش را جایگزین کنند چطور؟ کجای این طیف گسترده است که دیگر انسانیت گم می‌شود؟ این روزها کم نیستند تبلیغات شرکت‌های بزرگ فناوری که وعده جاودانگی را در آینده نه چندان دور می‌دهند، مدعی هستند که می‌توانند مرگ را شکست دهند. ذهن را در فضای دیجیتال ذخیره کنند و برخی خواص شاید برای همیشه زنده بمانند. اما آیا زندگی بدون مرگ همچنان زندگی است؟ آیا انسانی که می‌میرد، انسان می‌ماند؟ به عقیده من بخشی از آنچه ما را تعریف می‌کند، همین فنادیدریمان است، همین آگاهی از پایان است که به لحظاً اتمان معنای بخشد. پارادوکس جالب ماجرا اینجا است؛ هر چه بیشتر تلاش می‌کنیم انسان را بازتعریف و بازسازی کنیم، بیشتر خودمان دور می‌شویم. گویی در تلاش برای کامل شدن، هر لحظه بیش از گذشته چیزی اساسی را از دست می‌دهیم. مثل کسی که آنقدر عکس یک منظره را ویرایش کند که دیگر شباهتی به واقعیت نداشته باشد. فیلسوفان قرن بیستم، از فوکو تا هایدگر، به هشدار می‌دادند که هنر‌های اقتصادی و سیاسی به تدریج کنترل بیشتری بر بدن و زندگی ما پیدا می‌کنند. امروز این هشدارها برای ما عینی‌تر شده‌اند، شرکت‌هایی که داده‌های ژنتیکی ما را جمع می‌کنند، اپلیکیشن‌هایی که احساساتمان را رصد می‌کنند، الگوریتم‌هایی که تصمیماتمان را پیش‌بینی می‌کنند. انگار داریم به مجموعه‌ای از اطلاعات قابل دستکاری تبدیل می‌شویم، اما شاید مشکل از جای دیگری شروع شود، از همان لحظه که فکر کردیم می‌توانیم انسان را مثل ماشین تجزیه به ترکیب کنیم. وقتی گفتیم فقط مغز کامپیوتری پیچیده است، قلب فقط پمپی برای خون، احساسات و عشق فقط واکنش‌های شیمیایی‌اند و هزاران مثال قابل دسترس از همین دست، این تکه‌تکه‌گرایی را راه‌برای دستکاری‌های بیشتر باز کرد.

تقلیل اینجا است که وقتی با موجودی غیر انسانی چه هوش مصنوعی، چه موجود فضایی فرضی مواجه می‌شویم، ناگهان متوجه می‌شویم، نمی‌دانیم چطور انسانیت خودمان را توضیح دهیم. می‌گوییم ما احساس داریم، اما ماشین‌ها هم ممکن است ادعای احساس کنند، می‌گوییم ما اخلاق هستیم، اما الگوریتم‌ها هم موسیقی می‌سازند و نقاشی می‌کشند، می‌گوییم ما آگاهی‌ها، اما آگاهی زامی توانیم تعریف کنیم. این سر درگمی فقط فلسفی نیست، وقتی قوانین باید تصمیم بگیرند یک موجود بی‌وجدان انسان –ماشین چه حقوقی دارد، وقتی پزشکان باید بگویند تا کجا می‌توان بدن را تغییر داد، وقتی والدین باید انتخاب کنند ژن فرزندان را و ویرایش کنند یا نه، این پرسش‌ها عملی و فوری می‌شوند. شاید پاسخ در پذیرش این باشد که انسان هرگز چیز ناگنی نبوده، همیشه در حال تبدیل بوده‌ایم، ما ابزارهایمان، با محیط‌مان، با یکدیگر. آنچه ما را انسان می‌کند شاید نه ذات ثابتی، بلکه در همین توانایی تغییر و تطبیق باشد. در توانایی پرسیدن «هن کیست؟» حتی وقتی پاسخی نداریم. اما باید مراقب باشیم در این مسیر، وقتی تلاش برای فراتر رفتن از خودمان، آن چیز ناشخشی، اما حیاتی را که انسانیت‌مان می‌نامیم از دست ندهیم، چون وقتی آن را از دست بدهیم، دیگر حتی نمی‌دانیم چه چیزی را گم کرده‌ایم.

اگر روزی برسد که همه چیز دریا، ماقبل قاتل اندازه‌گیری و پیش‌بینی باشد، اگر دیگر جایی برای پرسش بی‌جواب باقی نماند، آن وقت شاید به نهایت شباهت با همان دستگاه‌هایی رسیده‌ایم که امروز ساخته‌ایم. زیبایی و راز انسان بودن در همین ناتمام بودن، به‌طور استمراری است، در همین فرهای که هیچ فناوری‌ای و هیچ علمه قدرتی بر کردند دست کم تا آینده نز نزدیک نیست و شاید بهتر باشد به جای فرار از این نقص، آن را به عنوان عمیق‌ترین و مبیل و بیایان به آفرینش همچنان ما را به حرکت وادار می‌کند و مانع از فراموشی اصالت وجودیمان می‌شود.

